

بررسی مفهوم «بازی» در نقد قوه حکم

نگاهی به تفسیرهای مختلف این مفهوم از منظر نقد «بازی» هماهنگی قوا» نوشته پل گایر

محمد رضا ریخته‌گران*

محمد باقر قمی**

چکیده

در این جستار به بررسی تفاسیر مختلف مفهوم «بازی» در نقد قوه حکم می‌پردازیم. این مفهوم از یک‌طرف، کارکردی اساسی در این نقد دارد؛ چراکه مبنای اعتبار کلی حکم ذوقی است و از طرف دیگر، تبیین کانت از این مفهوم چندان با اصول بنیادین وی در نقد عقل محض سازگار نیست. این ناسازگاری از آن‌روست که کانت حکم ذوقی را بر مبنای بازی قوای شناختی به‌عنوان حالتی ذهنی که به هیچ مفهوم متعینی از عین مبتنی نیست، استوار می‌سازد و در عین حال آن را دارای اعتبار کلی می‌داند. این در حالی

* دانشیار و عضو هیئت علمی دانشگاه تهران.

** دانشجوی دکتری فلسفه دانشگاه تهران.

تاریخ دریافت: ۸۹/۱۲/۲۳ تاریخ تأیید: ۹۰/۳/۸

است که براساس اصول نقد اول، هرگونه اعتبار کلی یک حکم مبتنی بر عینیت آن است و مبنای عینیت یک حکم نیز مفهومی است از عین که حکم بر آن مبتنی است. گایر تلاش‌های حل این مسئله را تحت دو رویکرد پیش‌شناختی و چندشناختی طبقه‌بندی می‌کند و خود، رویکرد فراشناختی را ارائه می‌نماید. براساس رویکرد پیش‌شناختی، بازی قوا به‌عنوان شرط هر شناخت معرفی می‌شود. این رویکرد با این مشکل مواجه می‌شود که هر حکمی، حکم ذوقی خواهد بود. براساس رویکرد چندشناختی بازی قوای ذهنی در نهایت به یک مفهوم از میان چند مفهوم موجود دست می‌یابد. این تفسیر نیز چندان با تصریحات کانت مبنی بر عدم شمول مفهوم، سازگار نیست. در نهایت گایر تفسیر فراشناختی را مطرح می‌کند که علاوه بر ابهامی که دارد، بیش از آنکه مسئله را حل کند، از آن عبور می‌کند.

واژگان کلیدی: بازی، هماهنگی قوا، رویکرد پیش‌شناختی، رویکرد چندشناختی، اعتبار کلی، انتقال‌پذیری کلی.

مقدمه

کارکرد مفهوم بازی در نقد سوم کانت بسیار پرسش‌برانگیز است. وی از یک‌طرف، بازی قوای شناختی را مبنای حکم ذوقی قرار می‌دهد و هرچند حکم ذوقی را غیرشناختی می‌خواند، آن را دارای اعتبار کلی می‌داند و معتقد است حاکم یک حکم ذوقی حق دارد، توافق دیگران را طلب نماید. اما از طرف دیگر، کانت می‌خواهد بازی هماهنگ قوا را بدون هرگونه مفهوم متعینی از عین معرفی کند؛ چراکه معتقد است در حکم به زیبایی یک عین، هیچ مفهومی از عین مبنای این حکم قرار نمی‌گیرد و آنچه در این حکم بیان می‌شود، مبتنی بر حالتی ذهنی است. به نظر می‌رسد جمع اعتبار کلی حکم ذوقی در کنار مبتنی‌نبودن این حکم بر هرگونه مفهوم متعین چندان با اصول فلسفه کانت سازگار نباشد. بدین دلیل، تلاش‌های بسیاری در تفسیر این مفهوم صورت گرفته است.

پل گایر (Paul Guyer) در مقاله «بازبینی هماهنگی قوا» (Harmony of The

Faculties Revisited) به بازبینی مقاله پیشین خود «هماهنگی قوا» (Harmony of The Faculties) می‌پردازد. در مقاله جدید، او ضمن اظهار عدم کفایت نظر پیشین خود و نیز نقض همه تفاسیر دیگری که درباره مفهوم بازی ارائه شده بودند، به تفسیر جدیدی از این مفهوم می‌رسد. از آنجاکه تقسیم‌بندی پل‌گایر در خصوص تفاسیر مختلفی که ارائه شده‌اند، نسبتاً مطلوب می‌باشد و می‌توان در چارچوب آن به بررسی تفاسیر مختلف این مفهوم پرداخت، در این جستار ضمن بررسی آرای مختلف در خصوص مفهوم بازی، به نقد مقاله جدید گایر نیز می‌پردازیم. در این بررسی که در چارچوب تقسیم‌بندی گایر انجام می‌شود، به هیچ وجه به آنچه وی بیان داشته است، اکتفا نکرده‌ایم. گایر همه تفاسیر ارائه شده درباره مفهوم بازی را به دو رویکرد تقسیم می‌کند. رویکرد پیش‌شناختی و رویکرد چندشناختی. در مقابل این دو رویکرد، او رویکرد سومی را پیشنهاد می‌کند و آن را رویکرد فراشناختی می‌نامد و ضمن ردّ دو رویکرد دیگر، تنها راه درک مفهوم بازی قوای شناختی در نقد سوم را در نگاهی فراشناختی بدان می‌جوید.

۱. مسئله «بازی» در نقد قوه حکم

در حالی که در نقد اول، مفهوم بازی نقشی کاملاً منفی دارد و از فلسفه نقد عقل محض طرد می‌شود، در نقد سوم شاهد قوت گرفتن این مفهوم هستیم؛ تا آنجاکه کانت به وسیله این مفهوم، مسئله نقد ذوقی را حل می‌کند. در بخش هفتم (VII) مقدمه منتشر شده* نقد سوم، کانت به مفهوم «بازی» اشاره می‌کند. او در این بخش به غایت‌مندی در حکم زیباشناختی می‌پردازد و می‌گوید: «عین، فقط وقتی غایت‌مند خوانده می‌شود که تصور آن بی‌واسطه با احساس لذت قرین باشد و خود همین تصور، یک تصور زیباشناختی از غایت‌مندی است» (کانت، ۱۳۷۷، ص ۸۶). کانت می‌پرسد آیا چنین تصویری از غایت‌مندی موجود است؟ بله، «اگر ادراک صرف (Apprehension) صورت یک متعلق شهود، بدون نسبتی با یک مفهوم

* کانت یک مقدمه طولانی برای نقد سوم نوشته بود که آن را منتشر نکرد، بلکه مقدمه دیگری را جایگزین آن نمود. این دو مقدمه به مقدمه اول و مقدمه منتشر شده به مقدمه دوم مشهور شدند.

برای شناختی معین، قرین با لذت باشد، در این صورت تصور از این طریق، نه با عین، بلکه فقط با ذهن نسبت دارد و لذت نمی‌تواند حاکی از چیز دیگری باشد، جز هماهنگی عین مزبور با قوای شناختی که در قوه حاکمه تأملی ما در بازی هستند و تا جایی که در بازی هستند، و بنابراین فقط حاکی از غایت‌مندی صوری ذهنی عین است» (همان). کانت می‌گوید قوه حاکمه تأملی باید ادراک صرف را با مفاهیم مقایسه کند. «اگر در این مقایسه قوه متخیله به‌عنوان قوه شهودهای پیشین از طریق تصویری معین با فاهمه، به‌عنوان قوه مفاهیم، به‌طور غیرقصودی هماهنگ شود و بدین وسیله احساس لذتی بیدار شود، در این صورت، عین باید برای قوه حاکمه تأملی غایت‌مند لحاظ شود» (همان). پس از مقایسه، در صورتی که دو قوه متخیله و فاهمه بتوانند به‌طور غیرقصودی هماهنگ شوند و در اثر این هماهنگی لذت حاصل شود، عین مورد نظر به‌عنوان عینی غایت‌مند در نظر گرفته می‌شود.

براساس نظر کانت، حکم زیباشناختی بدون دخالت هیچ مفهوم متعینی انجام می‌شود: «چنین حکمی یک حکم زیباشناختی درباره غایت‌مندی عین است که بر هیچ مفهوم موجودی از عین اتکا نمی‌کند و چنین مفهومی از آن را نیز فراهم نمی‌کند» (همان، ص ۸۷) و همین عدم دخالت مفهوم در حکم ذوقی است که به مسئله غامضی تبدیل می‌شود؛ چراکه کانت حکم ذوقی را دارای اعتبار و انتقال‌پذیری کلی می‌داند (همان). اما چگونه حکمی که بر هیچ مفهوم متعینی مبتنی نیست، می‌تواند اعتباری کلی داشته باشد؟ براساس مبانی نقد عقل محض، تنها هنگامی می‌توان از ضرورت یا اعتبار کلی سخن گفت که امر مورد نظر عینی باشد؛ یعنی در مفهومی از عین وحدت یابد و در نتیجه به شناخت درآید؛ این در حالی است که کانت اصرار دارد زیبایی، مفهومی از عین نیست، بلکه نشان‌دهنده حالتی ذهنی است و در نتیجه حکم ذوقی نمی‌تواند شناختی باشد.

در بخش ۹ (§۹) از تحلیل امر زیبا، کانت اذعان می‌کند که انتقال‌پذیری تنها در شناخت معنادار است: «اما هیچ چیز نمی‌تواند به‌نحو کلی انتقال یابد، مگر شناخت و تصور، تا جایی که به شناخت تعلق دارد؛ زیرا فقط تا همین جاست که تصور می‌تواند عینی باشد و فقط از این طریق دارای نقطه ارجاعی کلی است که قوه مصوره هرکس ناچار از هماهنگی با آن است» (کانت، ۱۳۷۷، ص ۱۱۸). این بند همان چیزی بود که فیلسوف نقد عقل محض

انتظار داشت از کانت بشنود. نتیجه‌ای که علی‌القاعده باید گرفته شود، این است که آنچه به شناخت تعلق ندارد و عینی نیست، نمی‌تواند به‌نحو کلی انتقال یابد. بنابراین، لذت زیباشناختی که براساس نظر کانت امری ذهنی است، اساساً قابلیت انتقال کلی را ندارد. اما کانت این نتیجه را نمی‌گیرد، بلکه عکس این نتیجه را گویی به‌عنوان اصلی موضوعی، مبنای استنتاجی دیگر قرار می‌دهد: «اگر مبنای ایجابی حکم درباره‌ی این انتقال‌پذیری کلی تصور باید صرفاً ذهنی باشد، یعنی مستقل از هر مفهومی از عین لحاظ شود، نمی‌تواند هیچ چیز دیگری جز حالتی ذهنی باشد که باید در نسبت قوای مصوره‌ی ما با یکدیگر یافت شود؛ تا جایی که این قوا تصور معین را با شناخت به‌طور کلی نسبت دهند» (همان).

آنچه مبنای این انتقال‌پذیری کلی است، بازی قوای شناختی است: «قوای شناختی که در اثر این تصور به بازی درمی‌آیند، در اینجا در یک بازی آزاد قرار دارند؛ زیرا هیچ مفهوم معینی آنها را به قاعده‌ی خاصی از شناخت محدود نمی‌کند. از این‌رو، حالت ذهن در این تصور باید احساس بازی آزاد قوای مصوره در تصویری معین برای شناختی به‌طور کلی باشد» (همان). بازی در اینجا به مبنای انتقال‌پذیری و اعتبار کلی حکم ذوقی تبدیل می‌شود. کانت در ادامه، بار دیگر بر این ادعا تأکید می‌کند و بازی را تنها راه انتقال‌پذیری کلی بدون مفهوم معرفی می‌کند: «انتقال‌پذیری کلی ذهنی شیوه‌ی تصور در حکم ذوقی، چون باید بدون پیش‌فرض مفهوم معینی انجام شود، هیچ چیز دیگری نمی‌تواند باشد جز حالت ذهن در بازی آزاد قوه متخیله و فاهمه_ تا جایی که با هم هماهنگ‌اند_؛ چنان‌که برای شناخت به‌طور کلی لازم است» (همان، ص ۱۱۹).

اما آیا کانت توانسته است بدون آنکه از اصول فلسفه‌ی استعلایی عبور کند، این مفهوم و اساساً حکم ذوقی را تبیین نماید؟ اساساً مفهوم بازی را آن‌گونه‌که کانت بیان نموده است، تا چه اندازه می‌توان فهمید؟ آیا این مفهوم می‌تواند در فلسفه‌ی کانت هضم شود؟ چنان‌که بیان شد، در ادامه تلاش می‌کنیم بر مبنای تقسیم‌بندی‌گایر به بررسی تفاسیر مختلف این مفهوم بپردازیم.

۲. رویکرد پیش‌شناختی

در رویکرد پیش‌شناختی، هماهنگی قوا به‌عنوان حالتی در نظر گرفته می‌شود که در آن، شناخت کامل نمی‌شود؛ چراکه این هماهنگی از هیچ مفهومی استفاده نمی‌کند و از آنجا که شناخت در مفهوم نهایی می‌شود، هماهنگی قوا در اینجا «پیش‌شناختی» است. براساس نقد اول، «شهودها و مفاهیم عناصر همه‌شناخت ما را برمی‌سازند و مفاهیم بدون شهود متناظرشان و شهود بدون مفاهیم نمی‌تواند به یک شناخت منجر شود» (کانت، ۱۷۸۱، ص ۷۴). در این رویکرد، هماهنگی دو قوه حالتی ذهنی است که در آن، همه‌شرایط لازم برای شناخت ارضا می‌شوند، الا یک شرط که همان شرط نهایی شناخت در مفهوم است. در این تفسیر، هماهنگی قوا به‌عنوان امری که برای شناخت لازم است، اما هیچ‌گاه به شناخت نمی‌رسد، در نظر گرفته می‌شود. این هماهنگی هرگز به یک مفهوم نمی‌رسد.

گایر به متنی در بخش هشتم (VIII) مقدمه اول اشاره می‌کند که مبنایی برای این رویکرد فراهم می‌کند. کانت می‌گوید: «یک حکم صرفاً تأملی درباره‌ عین مشخص داده شده، می‌تواند زیباشناختی باشد، اگر حکم حتی پیش از آنکه عین را با دیگران مقایسه کند و بدون هیچ مفهومی مقدم بر شهود داده شده، متخیله را_ که صرفاً عین را ادراک می‌کند_ با فاهمه_ که یک مفهوم عام می‌سازد_ متحد کند و رابطه‌ میان دو قوه را مورد فهم قرار دهد که شرط ذهنی و صرفاً حسی اعمال عینی قوه حکم (هماهنگی متقابل دو قوه) را شکل می‌دهد» (Kant, 2007, p.333).

گایر می‌گوید اینکه کانت همواره از هماهنگی متخیله با فاهمه به‌گونه‌ای که متخیله «تحت شرایط عام فاهمه» قرار می‌گیرد، سخن می‌گوید، به تفسیر پیش‌شناختی برداشت شده است و این، به گمان من کاملاً درست است. اینکه کانت در فاهمه گونه‌ای «شرایط عام» در نظر می‌گیرد که با متخیله هماهنگ می‌شود، شاید به بهترین وجه، به‌عنوان شرطی پیش‌شناختی مورد تفسیر قرار گیرد؛ مثلاً این بیان کانت که تصور عین «به‌مثابه‌ تصویری شخصی و بدون مقایسه با تصورات دیگر در عین حال هماهنگ با شروط کلیت است که به‌طور کلی وظیفه فاهمه را تشکیل می‌دهد» (کانت، ۱۳۷۷، ص ۱۲۱). اما آنچه بیش از این، تفسیر پیش‌شناختی را موجه می‌کند، به گمان من، این نکته است که کانت از هماهنگی

قوای پیش‌شناختی حالتی سخن می‌گویند که «برای هر شناختی لازم است» (کانت، ۱۳۷۷، ص ۱۱۹-۱۲۱).

اینکه کانت هماهنگی قوا را برای هر شناختی لازم در نظر می‌گیرد، لاجرم بدان معناست که این هماهنگی، شرط لازم هر شناخت است، اما با توجه به اینکه کانت اصرار دارد که حکم به دست‌آمده شناختی نیست، «هماهنگی قوا» به‌عنوان شرطی لازم، اما ناکافی برای شناخت در نظر گرفته می‌شود که به بهترین وجه، معنای تفسیر پیش‌شناختی است. خود پل‌گایر در مقاله پیشینش، «هماهنگی قوای شناختی» در ۱۹۷۴ در این رویکرد جای می‌گیرد. در آنجا گایر هماهنگی قوا را به‌عنوان حالتی در نظر می‌گیرد که در آن، دو سنتز از سنتزهای سه‌گانه اعمال می‌شوند و عین را متحد می‌سازند، بی‌آنکه سنتز سوم رخ دهد و تصور در مفهوم باز شناخته شود. به نظر گایر هماهنگی قوا «شامل همه جنبه‌های سنتز می‌شود، به‌جز اعمال مفهوم فاهمه به کثرات شهود» (Guyer, 1997, p.75). علت چنین تبیینی از زبان خود گایر چنین است: «چون کانت سنتز ادراک ساده را "از سنتز بازتولید تفکیک‌ناپذیر" در نظر می‌گیرد و معتقد است که این دو سنتز به همراه هم "زمینه استعلائی امکان همه وجوه دانش" را مقدم بر "تألیف بازتولید در یک مفهوم" برمی‌سازند،... ما می‌توانیم "شرط حسی" دانش را به‌عنوان آنچه توسط این دو سنتز تقویم می‌شود، در نظر بگیریم» (Ibid, p.76).

گایر می‌پنداشت در قالب فلسفه کانت اگر قرار است هیچ مفهومی بر کثرات شهود اعمال نشود، باید وحدت این کثرات در دو سنتز اولیه مفروض در نظر گرفته شود و عین به‌گونه دیگری وحدت یابد. گایر در اینجا خود بر این نکته واقف است که «تنها با اعمال یک مفهوم است که دستیابی به سنتز کاملاً برای آگاهی روشن می‌شود؛ یک کاربست [از مفهوم] که اجازه می‌دهد نتیجه بگیریم که سنتزهای پیشین ادراک ساده و بازتولید حداقل باید ناآگاهانه انجام شوند» (Ibid, p.92). کانت این نکته را در نقد سوم نیز تأیید می‌کند؛ در جایی که می‌گوید: «از نسبتی که بر هیچ مفهومی متکی نیست - مثل نسبت قوای مصوره با یک قوه شناختی به‌طور کلی - هیچ‌گونه آگاهی میسر نیست، مگر [آگاهی] از طریق حس کردن تأثیر که عبارت است از بازی روان‌تر هردو قوه ذهنی (متخیله و فاهمه) که در

اثر هماهنگی متقابل برانگیخته شده‌اند» (کانت، ۱۳۷۷، ص ۱۲۱) و شاید به همین دلیل است که کانت از هماهنگی «غیرقصدی» دو قوه سخن می‌گوید (همان، ص ۸۶). نتیجه‌ای که گایر گرفت آن بود که کانت باید با این فعالیت ذهنی به‌عنوان «عمل مکانیسم روان‌شناختی که در آن آگاهی ضروری نیست، برخورد کرده باشد». گایر «تنها راه مطابقت دو نقد» را در «متمایز کردن عناصر شناخت‌شناسی و روان‌شناختی در تحلیل کانت از دانش» می‌داند (Guyer, Ibid, p.86). بر این اساس، تئوری سنتز کانت به‌عنوان فرایند ذهنی که در آن شناخت تولید می‌شود، تئوری مقولات به‌عنوان قواعدی که مبنای اثبات ادعاهای شناختی هستند، به‌کارگیری آنها و نیز به‌کارگیری مفاهیم تجربی همگی در عنصر شناختی تفکر کانت جای می‌گیرند. اما گایر عنصری روان‌شناختی را نیز در تفکر کانت تشخیص می‌دهد: «وحدت کثرات توسط متخیله بدون یک مفهوم باید به‌عنوان حالتی در نظر گرفته شود که در آن، لوازم (Concomitants) روان‌شناختی دانش در غیاب یک ادعای عملی به دانش کسب می‌شود» (Ibid, p.87). به باور گایر «با چنین تفسیری، قیاس استعلائی شامل عدم امکان هماهنگی قوا نخواهد بود» و هماهنگی قوا می‌تواند «چیزی شبیه وقوع مبنای روان‌شناختی برای دانش بدون به‌کارگیری عملی مفاهیم، خواه محض یا تجربی» در نظر گرفته شود.

فارغ از نگاه روان‌شناختی گایر، براساس رویکرد پیش‌شناختی، فاهمه همچنان اهمیت بنیادین خود را حفظ می‌کند. آنچه به انجام می‌رسد، عمل فاهمه است؛ یعنی متحدکردن نهایی عین که گایر مایل است، هرچند بدون حضور مفهوم، آن را در هماهنگی قوا جای دهد. چنان‌که ساموئل فلیسچاک (Samuel Fleischacker) می‌گوید، در نظر گایر بازی متخیله به «وظیفه» یا هدف اصلی فاهمه کمک می‌کند (Fleischacker, 1999, p.282) یا چنان‌که خود گایر می‌گوید، هماهنگی قوا «مشمول در شرط عام انتقال از شهود به مفاهیم است» (Guyer, Ibid, p.80).

فلیسچاک نظر گایر را مبتنی بر جست‌وجوی وحدت کثرات بدون مفهوم و با توسل به عنصر روان‌شناختی نمی‌پسندد. او معتقد است «وحدت ذاتاً به عمل مفاهیم بستگی دارد. اعمال وحدت گوهر آن چیزی است که مفاهیم انجام می‌دهند. بنابراین، از «لوازم

روانشناختی دانش» نمی‌تواند چیزی حاصل شود» (Fleischacker, Ibid, p.285). او با مطرح کردن این پرسش خودِ پل گایر که کانت چگونه می‌تواند «امکان هر ادراکی از کثرات را بدون حتی یک مفهوم در نظر بگیرد»، می‌گوید: «آنچه به نظر می‌رسد که به ذهن گایر خطور نکرده باشد، این است که کانت هرگز نگران چگونگی وحدت‌یافتن کثرات بدون مفاهیم نیست و دقیقاً به همین علت است که در هر دو نقد اول و سوم، صریحاً چنین امکانی را رد می‌کند».

رادولف مک کریل (Rudolf A. Makkreel) نیز تئوری روان‌شناختی گایر را رد می‌کند و معتقد است «چنین دفاع روان‌شناختی‌ای از تألیف بدون مفاهیم، هماهنگی زیباشناختی را بیرون گفتمان استعلایی نقد قوه حکم قرار می‌دهد و باعث می‌شود این‌طور بنماید که کانت از نتایج مهم نقد اول مبنی بر اینکه همه تألیفات وابسته به مفاهیم فاهمه هستند، برگشته است» (Makkreel, 1990, p.49). مک کریل معتقد است آنچه کانت از آن سخن می‌گوید، نه «ستز بدون مفاهیم»، بلکه «ادراک بدون مفاهیم» است. از نظر او متن کانت «هیچ سند روشنی برای برابرگرفتن ادراک زیباشناختی متخیله با تألیفات ادراک و بازتولید ندارد؛ چراکه هیچ ذکری از تألیف در نظر او از ادراک زیباشناختی بدون یک مفهوم وجود ندارد» (Ibid, p.50).

پل گایر از مک کریل، رونالد کرافورد (Ronald Crowford)، دیتر هانریش (Dieter Henrich)، هاناگینسبورگ (Hannah Ginsborg) و رالف میربوت (Ralf Meerbote) به‌عنوان قائلان به رویکرد پیش‌شناختی به هماهنگی قوا نام می‌برد. گایر می‌گوید اینکه مک کریل هماهنگی قوا را به‌صورت مطابقت متخیله با قوانین فاهمه مطرح می‌کند، به‌طوری‌که قوه تخیل چهارچوب مقولاتی فاهمه را تخریب نکند و درعین حال در هیچ مفهوم تجربی قرار نگیرد (Ibid, p.47)، «چنان است که تا اندازه‌ای حس کنیم که کثرات، مفهوم عام علیت را ارضا می‌کنند، بدون آنکه بتوانند تحت هیچ مفهوم علی خاصی، از قبیل مفهوم سوختن یا هضم کردن به‌عنوان نوعی از علیت قرار گیرند» (Guyer, 2005, p.84). مک کریل همان‌طور که انتظار آن از رویکرد پیش‌شناختی می‌رود، بر لزوم حضور هماهنگی در هر شناختی تأکید می‌کند. او می‌گوید: «این حقیقت که درک زیباشناختی بدون مفهوم

انجام شود، مستلزم آن نیست که اصلاً هیچ رابطه‌ای با هیچ مفهومی نداشته باشد (Makkreel, Ibid, p.52). او همچنین می‌گوید: «این گمراه‌کننده است که یک هماهنگی احساس شده میان متخیله و فاهمه را یک تألیف بخوانیم» (Ibid, p.47). مک کریل سپس دلیل این تفاوت را توضیح می‌دهد؛ توضیحی که چندان‌که اهمیت دارد، دیده نشده است: «یک هماهنگی شامل یک رابطه دوطرفه میان دو عنصر متمایز است. یک تألیف_ آن‌گونه‌که کانت آن را می‌فهمد_ شامل تأثیر یک طرف به نفع یک وحدت محض است. ملاحظه بازی دو قوه در هماهنگی زیباشناختی یک تألیف به خطر انداختن آزادی مطابقت با قانون منتسب به متخیله است». آنچه می‌توان از این کلام استنباط کرد، هرچند مک کریل بدان تصریح نکرده است، این است که فهم هماهنگی و بازی دو قوه بر مبنای «ستیز» و آنچه از رابطه قوا در نقد اول حاصل می‌شود، ممکن نیست. آنچه هماهنگی دو قوه می‌تواند باشد، در چارچوب رابطه تنگ تألیف و وحدت حاصل از رابطه قوا در فرایند شناختی نمی‌گنجد. این نکته همان چیزی است که نگارنده مایل است در بخش پایانی این فصل و به‌عنوان نتیجه بدان پردازد.

مک کریل به‌خوبی به تفاوت رابطه دو قوه در نقد سوم اشاره می‌کند: «در آگاهی زیباشناختی رابطه میان متخیله و فاهمه یک "توافق سوپژکتیو" است که همچون لذت زیباشناختی نمایش داده شده است. این از "توافق عینی" در حکم معمولی تجربی که در آن، یک تصویر "به یک مفهوم روشن از عین ارجاع می‌شود" و در آن، متخیله با اندراج تصور حسی تحت مفاهیم به فاهمه خدمت می‌کند، متمایز است. توافق سوپژکتیو میان متخیله و فاهمه در یک حکم زیباشناختی مبتنی بر مادون‌بودن یکی نسبت به دیگری نیست، بلکه شامل همکاری آزاد و بازی متقابل دو قوه است».

اما آنچه به‌گمان‌گیر آشکارترین مسئله رویکرد پیش‌شناختی است، این است که براساس این رویکرد هم اعیان مورد ادراک باید زیبا باشند. اگر بازی آزاد قوا پیش‌شناختی باشد، باید پیش از هر شناختی حاضر باشد، اما این یک عین زیباست که سبب این بازی میان قوا می‌شود. در این صورت، همه اعیان باید زیبا در نظر گرفته شوند؛ درحالی‌که کانت «هرگز پیشنهاد نمی‌کند که هر عین معمولی می‌تواند زیبا درک شود» (Guyer, 2006).

به نظر من رویکرد پیش‌شناختی تنها رویکردی است که در عین تلاش برای باقی‌ماندن در چارچوب فلسفه انتقادی، تلاش می‌کند با آنچه کانت در نقد قوه حکم بارها بدان تصریح دارد_ یعنی عدم اندراج تصور در یک مفهوم متعین_ سازگار باقی بماند. آنچه این رویکرد و نتایج حاصل از آن را مسئله‌دار می‌کند، نه نوع تفسیر آن از کانت، بلکه منع این تفسیر، یعنی نقد قوه حکم است. این تفسیر با دو مشکل بزرگ مواجه است: نخست آنکه آنچه این تفسیر در نظر دارد، یعنی شرط پیش‌شناختی بودن هماهنگی قوا، هرچند در وهله اول می‌تواند به‌عنوان امری که امکان دارد پیش از هر شناختی انجام شود، در نظر گرفته شود، اما در چارچوب نقد عقل محض نمی‌تواند به‌عنوان شرطی که به تنهایی و بدون دنباله‌اش انجام می‌شود، در نظر آید؛ حال آنکه در حکم زیباشناختی این‌گونه است. به بیان دیگر، هماهنگی قوا براساس فلسفه نقد اول، در بهترین حالت تنها را می‌توان به‌عنوان بخشی از یک حکم شناختی در نظر گرفت؛ این امکان وجود ندارد که آنچه شرطی پیش‌شناختی برای شناخت یک تصور است، بدون آنکه تصور را در قالب شناخت درآورد، موجود شود. در نقد اول آنچه در قالب مفاهیم فاهمه در نمی‌آید، نه تنها تجربه نیست، بلکه هیچ است؛ این در حالی است که حکم زیباشناختی به هر حال حکم است.

اما مسئله مهم‌تر این نیست که براساس این رویکرد همه اعیان زیبا خواهند بود_ هرچند این مشکل نیز به قوت خود باقی است_ بلکه این است که بر این اساس، آنچه به‌عنوان شناخت مطرح می‌شود، به‌گونه‌ای «دیگر» است. اگر هماهنگی قوا شرطی پیش‌شناختی باشد، باید رابطه قوای شناختی در یک فرایند شناخت را به‌گونه‌ای دیگر مورد ملاحظه قرار داد؛ گونه‌ای که از آنچه کانت در نقد اول بیان می‌کند، متفاوت خواهد بود. این نکته بسیار مهم است که کانت هرچند زیباشناختی را غیرشناختی می‌خواند، نگاهش به مسئله شناخت تغییر کرده است. ما آشکارا می‌بینیم که کانت تمایل دارد نگاه خود را به ذهنی و عینی تغییر دهد. این، مسئله‌ای است که رویکرد پیش‌شناختی هرچند آن را مطرح می‌کند، با لوازم و عواقب آن آشنا نیست. این رویکرد به‌درستی درک می‌کند که آنچه کانت به‌عنوان بازی یا هماهنگی قوا مطرح می‌کند، مایل است به‌عنوان امری که پیش از شناخت

انجام می‌شود، درک شود. اما این نکته به اندازه کافی مورد توجه قرار نمی‌گیرد که این هماهنگی آنچه را که پس از آن شناخت خواهد بود، دیگرگون خواهد کرد. آنچه رویکرد پیش‌شناختی تلویحاً بیان می‌کند، آن است که در نگاه کانت به شناخت نیز تغییری مهم رخ داده است.

۳. رویکرد چندشناختی

تفسیر دیگری که برای فهم بازی آزاد قوای شناختی ارائه شده است و گایر آن را «بدیل اصلی تفسیر پیش‌شناختی» می‌خواند، تفسیر «چندشناختی» است. براساس این تفسیر، «یک عین زیبا یک چندگانه نامتعیین و با پایان باز از مفاهیم برای کثرات شهود پیشنهاد می‌کند و به ذهن اجازه می‌دهد به گونه‌ای بازیگرانه و لذت‌بخش میان گونه‌های مختلف درک همان ابژه به جلو و عقب برود، بدون آنکه اجازه دهد یا نیازمند آن باشد که بر یک گونه متعین از ادراک عین قرار گیرد» (Guyer, 2005, p.81).

گایر به بخش هفتم مقدمه اول به‌عنوان شاهد متنی این رویکرد اشاره می‌کند؛ آنجا که کانت می‌گوید: «پس اگر صورت یک عین داده‌شده در شهود تجربی چنان باشد که ادراک کثرات آن در متخیله موافق با نمایش یک مفهوم فاهمه باشد. با رفع نظر از اینکه کدام مفهوم باشد. پس در تأمل ساده فاهمه و متخیله برای پیشرفت کارشان با یکدیگر هماهنگ می‌شوند و عین در نظر به خود قوه حکم غایت‌مند لحاظ می‌شود». بنابراین، خود غایت‌مندی به‌عنوان صرفاً ذهنی در نظر گرفته می‌شود؛ چون یک مفهوم متعین از عین نه مورد نیاز است و نه تولید می‌شود (Kant, 2007, p.331). به نظر من، کانت در دو پاراگراف قبل‌تر بیانی موافق‌تر با این رویکرد را ارائه می‌کند: «ما غایت‌مندی در قوه حکم را تا آنجا درک می‌کنیم که صرفاً بر یک عین داده‌شده و شاید بر شهود تجربی آن تأمل می‌کند تا آن را تحت مفهومی_ هنوز نامتعیین_ یا مفهوم خود تجربه درآورد». پل گایر، فرد راش (Fred Rush)، گرهارد سیل (Gerhard Seel) و هنری الیسون (Henry E. Allison) را مفسران چندشناختی معرفی می‌کند. گایر این بیان فرد راش را که در «تأمل زیباشناختی و هماهنگی قوا ... ادراک به نوعی برگرفتن از یک کثرت است، مانند داشتن

یکی میان بسیاری ویژگی‌های ممکن بالقوه ... حالتی که در آن، تلویحاً این‌گونه در نظر گرفته می‌شود که آنچه درک می‌شود، یک راه است، اما راه‌های دیگری را که ممکن است موضوع تألیف قرار گیرند، متوقف نمی‌کند و در حقیقت بر آنها اتکا می‌کند»، اثبات این رویکرد نزد او لحاظ می‌کند (Guyer, 2005, p.85). گرهارد سیل نیز معتقد است عین زیباشناختی نه تحت یک مفهوم، بلکه تحت «کثرتی از مفاهیم که بازیگرانه بر آن اعمال می‌شوند» قرار می‌گیرد که به سادگی تأییدی است بر رویکرد چندشناختی (Ibid, p.84). به نظر می‌رسد، فلیسچاک را نیز باید در این دسته از مفسران گنجانند؛ چراکه او نیز معتقد است بهترین راه برای درک آنچه کانت مفهوم نامتعیین می‌خواند، «استفاده مفاهیم بدون تعریف کردن یا تعیین کردن اینکه دقیقاً کدام مفهوم مورد استفاده قرار می‌گیرد» است (Fleischacker, 1999, p.24). از نگاه او «بازی ممکن نیست با هیچ مفهوم روشنی پایان یابد، بنابراین، بازی نمی‌تواند ادامه یابد، مگر آنکه به نظر رسد برخی مفاهیم قادرند به ماده‌ی قوه‌ی تخیل سر و صورت بخشند».

فلیسچاک در عین آنکه می‌پذیرد آنچه ما در یک پاسخ زیباشناختی می‌جوئیم «شرایط عام امکان کاربست مفاهیم است»، معتقد نیست که در این پاسخ زیباشناختی باید مفهوم را به‌طور کامل حذف کرد: «من فکر می‌کنم که آن شرط [منظور همان شرط عام امکان کاربست مفاهیم است] به جای آنکه شامل این نکته باشد که ما قادریم عین را بدون اعمال هیچ مفهومی از آن مورد تفکر قرار دهیم، شامل تشکیل بسیاری مفاهیم مختلف توسط ما می‌شود که ممکن است مطابق یک عین باشند» (Ibid, p.26). به باور او آنچه باعث می‌شود گایر و دیگران از اعمال هر مفهومی بگریزند، پارادوکسی است که در این صورت به وجود می‌آید؛ پارادوکسی که به گمان او رفع‌شدنی است. او معتقد است ایجاد هرگونه وحدتی بدون مفهوم «غیرممکن» است و کانت نیز «آن را ممکن در نظر نگرفته است» (Ibid).

اما گایر، هنری الیسون را به‌عنوان کسی که «مجدوب» این رویکرد شده، اما تبیینش «به‌طور روشن واجد مفهوم واحدی نیست» معرفی می‌کند. از نظر گایر بیان الیسون پیشنهاد می‌کند که هم متخیله و هم فاهمه عین حکم ذوقی را در تکتیری از راه‌های ممکن متفاوت

درک می‌کنند، اگرچه تا اندازه‌ای، دیگری را برمی‌انگیزند که چنین عمل کند» (Guyer, 2005, p.86). الیسون در درجه اول بر تمایز میان بازی و هماهنگی تأکید می‌کند. او بر این مبنا که در خصوص حکم به زشتی، ما با یک بازی ناهماهنگ قوا مواجه‌ایم، نتیجه می‌گیرد که باید یک هماهنگی بدون بازی نیز داشته‌ایم؛ یعنی همان هماهنگی که در احکام شناختی معمولی و «علی‌الخصوص در احکام کمال (Perfection)» شاهد آن هستیم. (Allison, 2003, p.117). همچنین اینکه این تمایز برای حل مسئله بازی «اساسی» است. بر این اساس، او نظر گینسبورگ را مبنی بر اینکه بازی و هماهنگی در بسیاری موارد می‌توانند به جای یکدیگر لحاظ شوند، رد می‌کند (Ibid, p.364).

الیسون به دو نوع هماهنگی قائل می‌شود: هماهنگی حداقلی (Minimal) و هماهنگی حداکثری (Maximal) یا ایدئال (Ideal). هماهنگی حداقلی «هنگامی رخ می‌دهد که هرگونه مطابقت شناختی میان مفهوم و تصور داده‌شده، وجود داشته باشد؛ یعنی هر وقت شهود تحت مفهوم قابل اندراج باشد. در این معنا، هماهنگی، یک شرط ضروری شناخت است» (Ibid, p.48). از طرف دیگر، هماهنگی حداکثری یا ایدئال «هنگامی رخ می‌دهد که مطابقت میان کلی و جزئی در نهایت نزدیکی باشد». در این حالت، تصور جزئی «همه ویژگی‌های ذاتی اندیشیده در مفهوم را به نمایش می‌گذارد». مشخص است که الیسون می‌خواهد میان هماهنگی که کانت آن را برای هر شناختی لازم می‌داند و هماهنگی حاضر در حکم زیباشناختی که به لذت زیباشناختی منجر می‌شود، تفاوت قائل شود. اما، چنان‌که برنت کالر (Brent kalar) اشاره می‌کند، گویی در اینجا با ابهامی مواجه می‌شویم. از یک طرف، هماهنگی قوا «شماری نامتعیین از مفهوم‌سازی‌های ممکن را ارائه می‌کند که هیچ‌یک از آنها به‌طور کامل کفایت نمی‌کند» (kalar, 2006, p.55). از طرف دیگر، الیسون این هماهنگی را حداکثری یا ایدئال می‌خواند. «چگونه می‌توانیم این ایده «اندراج ایدئال» را بسط دهیم؛ به‌طوری‌که آنچه را در آن، هیچ اندراج مکفی وجود ندارد، شامل شود؟».

این مشکل از آن‌رو پیش می‌آید که الیسون تفاوت هماهنگی حاضر در حکم شناختی در زیباشناختی را تفاوتی در حداقل و حداکثر می‌بیند. براساس این نگاه او ناچار است بپذیرد که هر دو هماهنگی از یک سنخ‌اند و اختلافشان، به‌اصطلاح، تشکیکی است. اما در

این صورت هماهنگی در حکمی زیباشناختی باید در همان چیزی که متخیله و فاهمه در حکم شناختی براساس آن با هم هماهنگ می‌شوند. یعنی اندراج تصور در یک مفهوم. حداکثری باشد و این بدان معناست که این اندراج در حکم زیباشناختی باید کامل‌تر باشد. این نکته به خوبی نشان می‌دهد که نمی‌توان این دو نوع هماهنگی را از یک سنخ دانست. چنان‌که در ادامه بحث بدان خواهیم پرداخت، تنها در پرتو نگاهی جدید و فارغ از فلسفه پیش از نقد سوم است که می‌توان به درک روشنی از آنچه کانت در نظر دارد، دست یافت.

برخلاف رویکرد پیش‌شناختی که تلاش می‌کرد به تصریحات کانت در خصوص عدم اندراج تصور زیباشناختی تحت یک مفهوم پایبند بماند، رویکرد چندشناختی این تصریحات را نادیده می‌گیرد و می‌خواهد تبیین کانت از حکم زیباشناختی را کاملاً در چارچوب قیاس استعلایی تبیین کند. این تبیین البته کاملاً با آنچه کانت در نقد اول می‌گوید، همخوانی خواهد داشت؛ به ویژه اینکه ما می‌توانیم بحث حکم زیباشناختی و اساساً حکم تأملی را در چارچوب تأمل استعلایی نقد اول ببینیم. در این صورت، این بازی قوا با مفاهیم مختلف، همان تأملی خواهد بود که ذهن پیش از تکمیل حکم تعینی خود بدان مشغول می‌شود. اما در این صورت این، آن چیزی نخواهد بود که ما در نقد سوم شاهد آن هستیم. به همین دلیل است که این رویکرد با بیشترین تناقض متنی مواجه می‌شود و باز به همین دلیل است که مفسران بزرگی چون الیسون کاملاً به آن تن نمی‌دهند، هرچند برای حفظ اصول نقد عقل محض بسیار بدان نزدیک می‌شوند.

نکته دیگری که بجاست در اینجا بدان اشاره کنیم، تأکید الیسون بر نقش «فرم» در هماهنگی قواست. پل‌گایر میان دو نوع فرمالیسم در تفسیر آنچه کانت در خصوص فرم در نظر دارد، از فرمالیسمی محدود در مقابل نگاه گسترده‌تر به آن دفاع می‌کند و الیسون می‌گوید که به تفسیر گسترده‌تر فرمالیسم برای هماهنگی قوا در بازی آزادشان معتقد است (Allison, 2003, p.288). در فرمالیسم محدود، «فرم» صرفاً به ساختار زمانی-مکانی عین نظر دارد، اما در تفسیر گسترده‌تر آن، فرم-چنان‌که الیسون می‌گوید- «شامل چیزهایی مثل ترتیب رنگ‌ها یا ترتیب آهنگ‌ها در موسیقی می‌شود». الیسون برخلاف گایر که فرمالیسم را از لوازم هماهنگی قوا نمی‌شمارد، می‌گوید: «من معتقدم که گایر بسیار از

حقیقت دور افتاده است؛ چراکه بحث کانت از هماهنگی قوا نیازمند رابطه‌ای با فرم است، اگرچه نه مفهومی از فرم که از حسیات استعلایی گرفته شده باشد» (Ibid, p.136). به اعتقاد الیسون این رابطه هماهنگی قوا با فرم مستقیماً از «ماهیت تأملی حکم ذوقی» استنباط می‌شود. او می‌خواهد از این فرم به‌عنوان «نظم داده‌های حسی» در مقابل آنچه خود داده‌ها را شامل می‌شود، به‌عنوان آنچه جایگزین مفهوم در هماهنگی قواست، بهره‌برداری کند: «به نظر می‌رسد که محصول ادراک متخیله برای نمایش یک مفهوم_ اگرچه نه یک مفهوم خاص_ مناسب باشد، اما آشکارا تنها یک ترتیب یا نظم محتوای حسی، یعنی یک کثرات به نوعی سروشکل یافته و نه محسوس منفرد و مجزا قادر است چنین کارکردی را محقق سازد. به عبارت دیگر، تنها چنین ترتیبی از داده‌های حسی به‌عنوان آنچه از خود داده‌ها متمایز است، به‌عنوان «فرم» در معنای کانتی محسوب می‌شود». تنها در پرتو چنین نگاهی به فرم، الیسون می‌تواند به تبیین مسئله بپردازد: «در تأمل صرف در یک حکم ذوقی، متخیله شاکله یک مفهوم خاص را نمایش نمی‌دهد که تحت آن می‌تواند در یک حکم شناختی تعیینی مندرج شود. در عوض، یک ساختار یا نظم (فرم) را نمایش می‌دهد که شمار نامعینی از شاکله‌سازی‌های (یا مفهوم‌سازی‌های) ممکن را ارائه می‌کند که هیچ‌یک از آنها کاملاً کافی نیستند» (Ibid, p.51).

باز می‌گردیم به رویکرد چندشناختی و این نکته‌گیر که این رویکرد ناچار است شواهد متنی بسیاری را نادیده بگیرد که در آنها کانت همواره تأکید می‌کند که در حکم زیباشناختی ما صورت‌های حسی را تحت هیچ مفهوم معینی قرار نمی‌دهیم. افزون بر این، هیچ شاهد متنی وجود ندارد که در آن کانت بگوید در مواجهه با یک عین زیبا ذهن میان کثرتی از مفهوم‌های ممکن از آن بازی می‌کند (Guyer, 2006, p.177). ما هیچ‌گاه بازی با مفاهیم مختلف را شاهد نیستیم. اما «مسئله فلسفی» این رویکرد از نظر‌گیر آن است که «روشن نیست چرا یک تجربه جلو و عقب‌رفتن میان یک کثرات نامتعیین از مفاهیم برای یک عین منفرد باید لذت‌بخش باشد» (Ibid, pp.180-181). گایر برای نقض این نکته به کابوس جلو و عقب‌رفتن میان چندین پاسخ به یک سؤال امتحانی اشاره می‌کند.

۴. رویکرد فراشناختی

گایر مسئله فلسفی عمیقی را که دو رویکرد ذکر شده پیشین دچار آن هستند، در این می‌داند که «ایده اصلی یک حالت از قدرت‌های شناختی ما که شامل هیچ مفهوم متعینی نشود، قابل تردید است. در واقع این ایده هم با فرضیات معمول درباره حکم ذوقی و هم با اغلب ادعاهای بنیادین تئوری شناخت کانت ناسازگار است» (Ibid, p.178). به همین دلیل، او «تفسیر فراشناختی» از هماهنگی قوا را ارائه می‌دهد و معتقد است تنها این تفسیر می‌تواند از تناقضی که دو رویکرد دیگر دچارش هستند، رهایی یابد (Guyer, 2005, p.98).

۱۵۹
ذهن

بررسی مفهومی «بازی» در نقد فقه علم

براساس رویکرد فراشناختی، «بازی آزاد متخیله و فاهمه شرطی نیست که باید بر هر شناخت معمولی مقدم باشد و نیز نباید دریافت لذت در زیبایی را فراموش کرده و یا شناخت معمولمان از عین را به‌طور مطلق از آن جدا کنیم؛ همچنین تجربه بازی نباید به‌گونه‌ای در نظر گرفته شود که گویی شامل یک بازی در میان شناخت‌ها و مشخصه‌های بدیل از یک عین است» (Ibid, p.99). گایر می‌خواهد بازی را از حالت شرط (Condition) بودن برای شناخت خارج کند. از طرف دیگر، می‌خواهد تقابل بازی قوا و شناخت معمول را حذف کند؛ یعنی بازی دیگر نه پیش شرط و نه مقابل شناخت است. آنچه می‌ماند، تفسیری فراشناختی از بازی خواهد بود: «ما می‌توانیم، و در واقع باید قادر باشیم، تا شناخت معمولی از عین داشته باشیم، اما ما آن را به‌عنوان زیبا تجربه می‌کنیم؛ دقیقاً بدان علت که آن را به‌عنوان آنچه یک درجه یا یک نوع از هماهنگی میان متخیله و فاهمه_ میان کثراتی که ارائه می‌کنند و تمایل ما به وحدت_ ایجاد می‌کند، تجربه می‌کنیم که از هر چیزی که برای شناخت معمولی ما ضروری است، فراتر می‌رود» (Ibid).

گایر در ادامه تأکید می‌کند که حکم زیباشناختی باید بتواند با دیگر احکام معمول ما «سازگار» باشد. واضح است که گایر مایل است در حکم زیباشناختی علاوه بر حفظ ویژگی‌های حکم شناختی، از آن فراتر رود. در اینجا برخلاف رویکرد پیش‌شناختی، بازی نه به‌عنوان حالتی که پیش از شناخت و به‌عنوان شرط آن صورت می‌گیرد، بلکه به‌مثابه حالتی که تنها پس از آن و با فراتر رفتن از آن انجام می‌شود، در نظر گرفته می‌شود. گایر در

اینجا می‌خواهد گونه‌ای وحدت و انسجام بیشتر را برای عین لحاظ کند. براساس این رویکرد، «در تجربه زیبایی در یک عین، ما بازمی‌شناسیم که شرایط معمولی برای شناخت چنین عینی ارضا می‌شود، اما همچنین احساس می‌کنیم که تجربه ما از کثرات ارائه‌شده توسط عین، خواسته ما را برای وحدت، به گونه‌ای که فراتر از هر آنچه برای رضایت از آن شناخت‌های معمولی ضروری است، ارضا می‌کند» (Guyer, 2006, p.186).

گایر می‌پذیرد که «نمی‌تواند ادعا کند» متنی که «بدون ابهام» تفسیر او را تأیید می‌کند، در متون کانت یافت می‌شود (Guyer, 2005, p.99). او تنها از متونی که با این رویکرد «سازگار» اند یا آن را «پیشنهاد» می‌کنند، سخن می‌گوید. او به‌عنوان شاهدی متنی برای این رویکرد به بخش «تذکر کلی» در پایان بخش اول تحلیل امر زیبا اشاره می‌کند؛ آنجا که کانت می‌گوید: «اگر در حکمی ذوقی، قوه متخیله باید در آزادی اش لحاظ شود، بنابراین قبل از هر چیز نه به‌مثابه بازتولیدکننده، یعنی تابع قوانین تداعی، بلکه به‌مثابه تولیدکننده و خودانگیز... به‌مثابه خالق صور دلخواه شهودهای ممکن... لحاظ می‌شود و اگرچه در ادراک ساده یک متعلق حس، به‌صورت معینی از این عین وابسته و تا همان اندازه بدون بازی آزاد است... مثلاً در شعر... با این همه به‌خوبی می‌توان دریافت که عین مزبور می‌توانست چنان صورتی حاوی مجموعه‌ای از کثرات در اختیار آن بگذارد که اگر خود قوه متخیله آزاد گذاشته می‌شد، می‌توانست هماهنگ با قانون‌مندی فهم به‌طور کلی آن را نمایش دهد» (کانت، ۱۳۷۷، ص ۱۵۱).

گایر در این متن بر این نکته تأکید می‌کند که «متخیله به یک صورت متعین از عین بسته می‌شود»، اما متخیله در همان زمان احساس می‌کند که گویی دارای نوعی «آزادی» است که می‌تواند «فراتر» از صورت متعین برود. از نظر گایر، «یک راه طبیعی برای ادراک همه اینها فهم یک عین زیبا به‌عنوان آنچه یک بازی میان قدرت‌های شناختی را باعث می‌شود که احساس می‌کند؛ چنان‌که گویی لوازم عمومی فاهمه برای انسجام وحدت را به‌گونه‌ای ارضا می‌کند که فراتر از آنچه برای ارضای شرایط برای اعمال یک مفهوم متعین از عین است، می‌رود» (Guyer, 2006, p.186).

گایر همچنین به بخش هشتم (VIII) مقدمه اول به‌عنوان شاهدی برای این رویکرد

اشاره می‌کند. در آنجا کانت می‌گوید یک تصور داده‌شده به یک عین مربوط می‌شود و رابطه فاهمه و متخیله «در درجه اول به شکل عینی لحاظ می‌شود، چنان‌که به شناخت تعلق دارد»، اما شخص می‌تواند این ارتباط میان دو قوه را «صرفاً به صورت ذهنی» در نظر بگیرد. به نظر گایر، «شاید مقصود این بوده است تا نشان دهد که در یک حکم زیباشناختی ما هم از رضایت عین از شرایط معمولی برای شناخت آگاهییم و هم از برخی راه‌ها که در آن، تجربه ما فراتر از آن شرایط می‌رود» (Ibid, p.185). بدین وسیله او می‌خواهد آنچه را در حکم زیباشناختی رخ می‌دهد، به عملی که در کنار حکم شناختی و نه جدای از آن انجام می‌شود، تفسیر کند؛ چنان‌که این‌گونه نتیجه می‌گیرد که «کانت نمی‌گوید استفاده زیباشناختی از حکم، یک استفاده جدا از هر قوه دیگری از شناخت است. او می‌گوید پاسخ زیباشناختی به زیبایی یک عین کاملاً جدا از شناخت معمولی از آن نیست، بلکه به یک معنا به آن اضافه می‌شود». او از این متن کانت در بخش هشتم مقدمه اول که می‌گوید: «یک حکم زیباشناختی به‌طور کلی می‌تواند به‌مثابه آن حکمی تبیین شود که محمولش هرگز نمی‌تواند شناخت باشد (مفهوم یک عین)، اگرچه ممکن است شامل شرایط سوژکتیو برای یک شناخت به‌طور عام باشد. در چنین حکمی، زمینه تعیین‌بخش، حس است» نتیجه می‌گیرد که کانت از «ناسازگاری» حکم شناختی و زیباشناختی سخن نمی‌گوید. گایر سپس ادامه می‌دهد: «محمول حکم که هرگز نمی‌تواند شناخت یک مفهوم از عین باشد، پس از همه، محمول «زیبا» است و اعمال این محمول است که تنها می‌تواند حس را به‌عنوان زمینه تعیین‌بخش خود داشته باشد: این بحث دست‌کم این امکان را باز نگه می‌دارد که سوژه حکم زیباشناختی می‌تواند تنها به‌وسیله یک مفهوم متعین شناسایی شود. اگر چنین باشد، پس وقوع حس لذت که مبنای اعمال محمول «زیبا» است، باید با بازشناسی رضایت از شرایط متعین ضروری برای اعمال مفهوم_ سوژه حکم سازگار باشد ... بنابراین، احساس لذت به‌طور طبیعی به‌عنوان یک درجه یا نوع از هماهنگی میان قوای شناختی درک می‌شود که از هر آنچه برای ارضای یک مفهوم ضروری است، فراتر می‌رود» (Guyer, 2005, p.100).

آنچه را گایر می‌گوید، به دوگونه می‌توان درک کرد: درک اول_ که البته چندان

نمی‌تواند با انتظارات ما از گایر همراه باشد_ آن است که او می‌خواهد تقابل میان حکم شناختی و زیباشناختی را به‌گونه‌ای همراهی بدل سازد که تنها در صورت زیبابودن یک عین، پس از آنکه عین تحت یک مفهوم مندرج شد، گونه‌ای هماهنگی میان قوای شناختی ایجاد می‌کند که سبب حصول لذت و در نتیجه حکم به زیبابودن عین می‌شود. این، البته کاملاً صحیح است و مطمئناً تناقضی با آنچه کانت می‌گوید، نخواهد داشت. همه در این امر موافق‌اند که مثلاً در حکم «این گل زیباست» ما در درجه اول، عین را تحت مفهوم گل به‌عنوان گیاهی با ویژگی‌هایی چنین و چنان مندرج کرده‌ایم. آنچه مورد سؤال است، دقیقاً همان چیزی است که پس از این حکم شناختی می‌آید: زیبایی گل. کانت می‌گوید در اینجا گل تحت هیچ مفهوم متعینی مندرج نمی‌شود؛ چراکه «زیبا» نه نشان‌دهنده یک ویژگی از عین، بلکه نشانه حالتی در ذهن است؛ یعنی بازی قوای شناختی. اکنون آنچه گایر می‌گوید، پاسخی به مسئله موردنظر نیست؛ چراکه گویی آن را فراموش کرده است. مسئله این است که پس از فراتررفتن ذهن از حکم شناختی و مثلاً اینکه «این یک گل است» آنچه حکم می‌شود، چگونه حکمی است: ذهن چگونه می‌تواند حکم به «زیبایی» یک عین دهد، بدون آنکه این عین، تحت مفهومی مندرج شود که صحت این حکم را توجیه کند و بتواند برای آن حداقلی از اعتبار کلی قائل شود. آنچه گایر می‌گوید به‌هیچ‌وجه پاسخی به این پرسش نیست.

اما اگر منظور گایر را این‌گونه دریابیم که ما در خود حکم زیباشناختی و در حکم به زیبایی عین را تحت یک مفهوم مندرج می‌کنیم و در عین حال از آن فراتر می‌رویم، البته این نمی‌تواند با تأکید کانت مبنی بر عدم اندراج در مفهوم سازگار باشد. اگر گایر می‌خواهد بگوید که ما در این فراتررفتن است که هیچ مفهومی برای عین نمی‌یابیم، سؤال به این فراتررفتن منتقل می‌شود: آیا در این فراتررفتن، حکمی صورت می‌گیرد؛ حکمی که هیچ مفهومی از عین را لحاظ نمی‌کند و در عین حال، ادعای اعتباری کلی دارد؟ می‌بینیم که مسئله حل‌ناشده باقی می‌ماند. واضح است که پل گایر برای حفظ اصول بنیادین کانت در نقد اول نهایتاً ناچار می‌شود تناقض عدم اندراج در مفهوم را بپذیرد و تنها چاره‌ای که خواهد داشت «فراتررفتن» از این مفهوم است؛ کاری که بیش از آنکه مسئله را حل کند، از

آن «فراتر» می‌رود. این تفسیر بیش از تفسیر چندشناختی با اصول نقد عقل محض همراه است، اما به همان اندازه، بیش از آن تفسیر، از آنچه کانت صریحاً در نقد قوه حکم بیان می‌کند، دور می‌شود.

نتیجه‌گیری

مفهوم بازی بر مبنای اصول نقد عقل محض تفسیرناپذیر خواهد بود. بر مبنای فلسفه استعلائی کانت هر آنچه در قالب مفهوم قرار نگیرد، نه تنها نمی‌تواند اعتبار کلی داشته باشد، بلکه اساساً غیرتجربی و هیچ است. تنها آنچه به قالب مفهوم درمی‌آید، در این چارچوب قابل فهم است. هر سه رویکرد پیش‌شناختی، چندشناختی و فراشناختی تنها سعی دارند بازی را بر مبنای نقد عقل محض تبیین کنند و به همین روی، توفیقی حاصل نمی‌کنند. تنها‌گایر است که تلاش می‌کند به‌گونه‌ای از نقد عقل محض فراتر رود، اما به نظر می‌رسد چندان موفق نمی‌شود. بر این اساس، تنها در صورتی می‌توان به درک مناسبی از این مفهوم دست یافت که آن را مبنای دید تازه‌ای دانست که کانت در نقد سوم به آن تمایل نشان می‌دهد؛ دیدی که برخلاف الیسون باید آن را پس‌انتقادی خواند.*

۱۶۳
ذهن

بررسی
مفهوم
«بازی» در
نقد قوه حکم

* الیسون در مقاله‌ای با عنوان «آیا نقد قوه حکم پس‌انتقادی است؟» تلاش می‌کند این نقد را در چارچوب فلسفه انتقادی قرائت کند.

منابع و مأخذ

۱. ایمانوئل کانت؛ نقد قوه حکم؛ ترجمه عبدالکریم رشیدیان؛ تهران: نشر نی، ۱۳۷۷
2. Immanuel Kant; **Critique of the power of Judgment**; Oxford University Press, First Introduction, 2007.
3. ____; **Critique of Pure Reason**; A edition, 1781.
4. Brent Kalar; **The demands of taste in Kant's Aesthetics**; Continuum International Publishing Group, 2006.
5. Samuel Fleischacker; **A third concept of thberty**; judgment and freedom in Kant and Adam Smith, Princeton University Press, 1999.
6. Rudolf A. Makkreel; **Imagination and interpretation in Kant**; the hermeneutical import of the Critique of Judgment, University of Chicago Press, 1990 .
7. Henry E. Allison; **Kant' s theory of taste: A reading of the Critique of Aesthetic Judgment**; Cambridge University Press, 2003.
8. Paul Guyer; **Kant and the claims of taste**; Cambridge University Press, 1997.
9. ____; **Harmony of the faculties revisited**, in: Values of beauty: Historical essays in aesthetics; Cambridge University Press, 2005.
در ارجاع به این مقاله، در بعضی موارد به دلیل برخی محدودیت‌ها به منبع دیگری ارجاع داده شده است.
ارجاع ۲۰۰۵ به منبع پیشین و ارجاع ۲۰۰۶ به منبع ذیل اشاره دارند:
10. ____; **Harmony of the faculties revisited**, in: aesthetic and cognition in kant's critical philosophy; by Rebecca kukla, 2006.